ادبیات فارسی در بوسنی و هرزه گوین

مرادی، مسعود

آنچه در پی می‏آید ترجمه و توضیح بخشی از رسالهء دکترای میلیویچ مالیک( yovoliM cilaM )در رشتهء زبانهای شرقی دانشگاه پاریس است(که در سال‏ 1935 م.از آن دفاع کرده است).اهمیت کار وی،در شناساندن بخشی از تاریخ رواج ادبیات فارسی،در سرزمینهای مسلمان‏نشین اروپاست که چگونه بدون آنکه‏ با مراکز اصلی تمدن و فرهنگ فارسی در ایران مرتبط باشند حافظ،ناشر و مبلغ ادب و عرفان ایرانی بوده‏اند. ترجمهء صفحات برگزیده‏ای از این رساله،در مقطع‏ کنونی،هموطنان ما را با مردم مسلمان و مظلوم بوسنی‏ هرزگوین-که از دیرباز به اسلام و فرهنگ و تمدن آن‏ دلبستگی کامل داشته‏اند و فواصل مرزی و اختلافات‏ حکومتها در طول تاریخ،موجب گسستن این پیوندهای‏ مستحکم نشده است-آشنا می‏کند.توجه و عنایت‏ «جمهوری اسلامی»نیز به این مردم مظلوم-که گویی‏ در حقوق بشر غرب،هیچ جای دفاع برای آنان وجود ندارد-می‏تواند برای آنان،با توجه به این پیوندها، بشتر قابل درک باشد.

از میان آنانی که در این مقاله معرفی می‏شوند، کمتر کسانی به دورهء جدید تعلق دارند.از این رو،برای‏ معرفی جایگاه و موقعیت کنونی ادب فارسی در بوسنی‏ هرزگوین،نوشتن مقاله(یا مقالاتی)لازم است-و تا آن‏جا که امکانات تحقیقی میسر باشد این کار انجام‏ خواهد گرفت.

(باید متذکر شوم که معرفی شیخ فوزی‏ موستاری و اثر ادبی او«بلبلستان»را برای مقاله‏ای‏ دیگر در نظر گرفته‏ام.)امید است که این اطلاعات‏ -هر چند اندک-هموطنان ما را با گوشه‏ای از علایق‏ مردم آن سامان به ادبیات و عرفان ایران آشنا سازد.

ادبیات فارسی در قرون گذشته،در بخش«ترکی- کرواتی»،و نیز در محافل اشرافی«بوسنی-هرزگوین» فراگرفته می‏شد،و آنها که به فارسی مسلط نبودند، دست‏کم«گلستان»مصلح الدین سعدی شیرازی‏ (متوفی در 1258 م.)،«بهارستان»عبد الرحمن جامی‏ (در گذشته در 1492.م.)-و بعدها:-«سنبلستان» شجاع الدین گورانی(در گذشته در 1556 م.)و «نگارستان»کمال پاشازاده(1)(در گذشته در 1533 م.) را-تا حدی-می‏شناختند.به برکت همایشها و کنفرانسهایی که دربارهء«مثنوی»جلال الدین رومی،و دیگر آثار کلاسیک ادب فارسی به وسیلهء رئیس العلما (ح.م)،و جمال الدین چاسویک( civesuaC )برگزار می‏شد،این علاقه‏مندی به ادبیات فارسی،امروزه نیز در یوگسلاوی سابق فروکش نکرده است(هر چند که آموزش زبان فارسی به یک کرسی استادی،در دانشکدهء«بلگراد»کاهش یافته است).

بنابر اطلاعاتی که از دو دانشمند سالخوردهء بوسنیایی به دست آورده‏ایم در دورهء ترکان(پیش از 1878 م.)در مدارس ابتدایی و رشدیه‏ها دستور زبان‏ فارسی تدریس می‏شد،که همزمان نیز،«گلستان»، «بهارستان»،«دیوان حافظ»و«مثنوی»خوانده و تفسیر می‏شد.مدارس دیگری هم،چون مدارس«قاضی‏ خسروبیک»و«آتمجان»( najemtA )در سارایوو «تراونیک»( kinvarT )«موستار»( ratsoM ).«بانجالوکا» ( akulajnaB )«زنیکا»( acineZ )«فوجنیکا» ( acinjoF )«ویسوکو»( okosiV )«کونجیک» ( cignoC )و«اسکوپلیج»( ejilpokS )به آموزش زبان‏ فارسی می‏پرداخته‏اند.

در همین روزگار کمی پیش از اشغال آن کشور،به وسیلهء ارتش اتریش-مجارستان«در آتمیدان مدرسه» ( aserdem-nadyemtA )و در مدرسهء نظامی افسران‏ جزء به وسیلهء شیخ عارف صدقی ارزرومی نوعی کلوپ‏ فارسی تأسیس شده بود که در آن جا نه تنها ادبیات‏ فارسی تدریس می‏شد،بلکه مباحثه میان اعضای آن‏ فقط به زبان فارسی بود و اگر کسی از این افراد به زبان‏ دیگری سخن می‏گفت،به پرداخت مبلغی به عنوان‏ جریمه،-به نفع صندوق مشترک-مجبور می‏شد.پولی‏ که به عنوان جریمه گرفته می‏شد،صرف گردشهایی به‏ اطراف و اکناف برای همهء اعضا می‏شد.بنا به نظر م.بهایی سرکیسی،معلم قدیمی خط،این کلوپ‏ پنجاه عضو داشته است.

ترجمهء آثار ادبی فارسی به زبان یوگسلاویایی،در حد بسیار معدودی است که ما فقط خلاصه‏ای از آثار شعرای بزرگ را در اختیار داریم:

«رباعیات عمر خیام نیشابوری»؛توسط صفوت بیک‏ بشاقیه( cigasaB ).

«رستم و سهراب»(قطعاتی از«شاهنامه»)؛توسط درویش فهیم بایراکراویه( arjaB eiverak ).

صفحاتی از«دیوان حافظ»و«منتخباتی از مثنوی‏ رومی»؛توسط دزواد سلیمان پاشایی.

از«مثنوی رومی»،با نام«منتخباتی از مثنوی رومی» توسط ضیاء صوکیه( eikoS ).

-بجز ترجمه‏های کروانی از متون فارسی-نفوذ ادبیات ایران،خود را در آثار تعدادی از شاعران آن‏جا نشان می‏دهد.مثلا آثار صفوت بیک و محمد بیک‏ («گنجینهء شرقی»)،سرشار از شعر و فلسفهء ایرانی‏ هستند.

علاقه‏مندی زیاد به ادبیات فارسی،بویژه در قرون‏ گذشته موجب شد که چند تن از نویسندگان این دیار، آثارشان را به فارسی بنویسند.مهمترین آنان عبارتند از:

1-درویش پاشا بایزیداقی( eigadizeyaB ):

وی در«موستار»(در اواسط قرن شانزدهم میلادی) زاده شد.در کودکی در دورهء سلیم دوم،به‏ «اسلامبول»آمد و در دوره‏ای که محمد پاشا سوکولویه‏ ( eivolokoS )در اوج قدرت و شکوه بود سعی کرد برای‏ هموطنانش در حکومت امپراتوری مسلمان جایی‏ پیدا کند-که موفق شد-.در،«اتمیدان سرای درویش» پی‏درپی ادبیات عربی و فارسی مطالعه می‏کرد.او در محضر استادش سودی معروف،که در شناخت آثار برجستهء فارسی بی‏مانند بود مطالعاتش را تکمیل کرد و پس از پایان تحصیل به حرم ویژهء«قصر سلطنت»وارد شد؛که در آن‏جا به سمت«دوگانچی پاشایی» (شکارچی باشی)منصوب شد.

پصوی،میزان معروفیتش در دربار را این گونه بیان‏ می‏کند:«وی به عنوان مشاور شخصی سلطان برگزیده‏ شده است و یک لحظه هم از او دور نمی‏شود، «دوگانچی پاشای ساده»،اعمال و کارهای رئیس‏ پیشخدمتهای سلطان را انجام می‏داد[اما]معلومات‏ وسیع و همچنین فضایل اخلاقیش او را در ردیف‏ دانشمندان قرار داده است؛و سلطان به او اجازه داده که‏ بر خلاف رسوم و عادات در شورای دولتی شرکت کند».

در آخرین سالهای حکومت مراد سوم،در سال 1000 هـ.ق(1592 م.)،او ملقب به«مصاحب خاص»شد. پصوی و کاتب چلبی از او به عنوان«مشاور مخصوص» یاد می‏کنند.چند ماه پس از مرگ مراد(1595)،نام‏ وی در یک فرمان کهن-که در آرشیو وین قرار دارد- دیده می‏شود.در مدارک به جا مانده از گذشته،از او به‏ عنوان«حاکم بوسنی»(سال 1598 م.)نام برده شده. وی سپس در فتح«اگرا»( argE )شرکت کرد و در 1601 دوباره حاکم بوسنی شد.سال بعد با ارتش بوسنی در «مهاس»( scahoM )با سردار و وزیر بزرگ ابراهیم و با «پاشای بوسنی»همراه بود و با آنان علیه مجارستان‏ -در تمام تابستان-به نبرد پرداخت.طی زمستان، سردار او را به( rarehefsekezS )(یا به گفتهء چلبی‏ تمسوار( rawsemeT )فرستاد.در بهار بعد او دوباره‏ در رأس سپاه بوسنی است(که«کانیزسا»( aszinaK )را محاصره کرده بود).

پس از تصرف«کانیزسا»،به عنوان محافظ جدید «اگرا»برگزیده شد و صوفی سنان پاشا به حکومت‏ بوسنی رسید.درویش،سپس،در دفاع از«بود» ( eduB )شرکت کرد،و سرانجام در«کوین»( nivoK ) در نزدیکی«بودا»قهرمانانه،جان به جان آفرین تسلیم‏ کرد.

درویش پاشا،در سال 1592 در«موستار»،مسجد و کتابخانه‏ای-که امروز اثری از آن برجای نمانده است- ساخت.یک روز پیش از مرگش،که در شأن یک درویش‏ طریقت مولوی(او به فرقه مولویه تعلق داشت)به‏ «حالت تسلیم»نزدیک می‏شد،غزل زیبایی-به ترکی- در اجتناب‏ناپذیر بودن سرنوشت سرود.بر مهر وی نیز: «توکلی علی الخالق»حک شده بود که با عبارات فارسی‏

«یا رب کریمی تو بحر مواج‏ درویش و غنی به توست محتاج»

مزین شده بود.غزل زیبایی که او در رثای میهنش‏ سروده کافی است تا او را در کنار باقی( igaB )شاعر بزرگ ترک،قرار دهد و با دوزداه شاعر معاصر قابل‏ مقایسه کند.

درویش پاشا برای ما مجموعه‏ای از غزلهای ترکی و فارسی به جا گذاشته که از یادگارهای زیبای آن عصر است.او در سال 1587 م.در سمت شکارچی باشی، «سخانامهء بینایی»( emanahkcS )را از فارسی به ترکی‏ ترجمه کرد و آن را به سلطان مراد اهدا نمود.

در پایان«وقف‏نامهء»درویش پاشا،دو رباعی فارسی‏ می‏بینیم که خواننده را از جذبهء کلام به شگفت‏ می‏آورد.قریحهء شعری و خلاقیتهای فراوان او آدمی را به شک می‏اندازد که چگونه یک«یوگسلاو»می‏تواند این گونه به فارسی شعر بسراید.این اشعار را که حاصل‏ نبوغ ذهنی وی است در این جا نقل می‏کنیم:

«دارم گنهی ز قطرهء باران بیش‏ از شرم گنه بمانده‏ام سر در پیش

آواز آمد که سهل باشد درویش‏ تو در خور خود کنی و ما در خور خویش»

«یا رب ز کرم بر من درویش نگر بر حال من خستهء دلریش نگر

هر چند نیم لایق بخشایش تو بر من منگر،بر کرم خویش نگر»

خاطرهء درویش پاشا در فرهنگ عامهء مردم یوگسلاو حفظ شده است.در کتاب شعرای مردمی کراوات‏ " ekstavrH endoraN , emsejP eksneZ , emsejP , ecnamor , edaiabi " agijnK / igard.V oido , -aZ berg ,1909, ejnadzi ecitaM edstavrH "

در صفحهء 143،شعری مرکب از 128 خط می‏بینیم‏ که مضمون آن چنین است:درویش پاشا قصد داشت‏ مناره‏ای بسازد؛اما هر بار که ساختن آن تمام می‏شد باد آن را خراب می‏کرد.در نهایت،پاشا نماز استخاره‏ خواند.نماز که تمام شد روی سجاده‏اش دراز کشید و مدتی به خواب رفت.نیروی ماوراء الطبیعه‏ای به خوابش‏ آمد و به او گفت:می‏خواهی بدانی چرا مناره‏ات هر بار ویران می‏شود؟...هنگامی که تو شروع به ساختن‏ مسجد می‏کنی قربانی کردن را فراموش می‏کنی، اما به من توجه کن درویش پاشا!تو سه پسر داری، اگر یکی را قربانی کنی هنگامی که مناره را بسازی‏ دیگر خراب نخواهد شد.

پاشا این توصیه را پیگیری کرد و به خانه رفت و جوانترین پسرش را از مادر گرفت.زن دق کرد و مرد. درویش او را به همراه پسرش در پای مناره به خاک‏ سپرد.(2)

2-احمد بیک صبوحی درویش پاشای‏ موستاری:

دربارهء وی بیش از آنچه که فوزی در«بلبلستان»ذکر می‏کند،نمی‏دانیم.

او-بیشتر از پدرش-فردی روحانی،ظریف و دقیق‏ بوده است؛و اشعار زیبا و متین فارسی،و ترکی وی‏ دارای ایهام بوده‏اند.

م.بشاقیه،از روی یک قصیدهء درباری که برای‏ سلطان ترک سرود و به دنبال غزل شیدایی او و با توجه‏ به نام شعریش صبوحی(«دائم الخمر بامدادی»)حدس‏ می‏زند که او همان احمدبیک ورادی( idaraV ) قهرمان حماسهء ملی است.) eikaJ , iknasoB -irP yletaj emot soiP (او قهرمانی مشهور بود و «سنجاک»(3)های( kajnaS )متعددی را در مجارستان‏ رهبری کرد.وی در«بود»( eduB )،(در سال 1641 م، 1051 هـ)جان سپرد و او را در مقبره‏ای باشکوه در جوار مسجد دربار(سرای سامیه)دفن کردند.

) -saB.fc 83, ayilvE ibelac manZ.zob ,3 jnaH ,35(

3-رشدی:

در کنار درویش پاشا،شهر«موستار»یکی دیگر از شعرای شرقی را در خود جای داده است:احمد رشدی مشهور به احمد مخاف که در سال 1637 م. در«موستار»متولد شد.جوانیش را در اسلامبول‏ گذرانید.او را در میان«آسمی اوغلان») imeca -hgo nal (در سرای«گالتا»جای دادند.در دورهء کپورولو ( ulurpok )بوسنیاییهای زیادی را در دربار نمی‏بینیم.(آلبانیاییها به هر نوع دسیسه‏ای دست‏ می‏زدند تا برتری خود را حفظ کنند).

رشدی برای اینکه بتواند در صلح زندگی‏ کند کارهایش را در دربار(سال 1663 م.)متوقف کرد. در این اثنا عمویش،اسماعیل آقا به فرماندهی«دیار بکر»منصوب شد و رشدی به نزد او رفت و با علاقه‏مندی به فراگیری علوم قضایی پرداخت.او در سال 1672 م.به مقام استادی رسید؛اما این تغییر موقعیت موافق مرام زندگی او نبود،و از این رو کارش را رها کرد.او در سال 1675 م.به همراه احمد پاشای‏ وزیر،برای دیدار از مهد کهن فرهنگ بشری و مقابر مسلمانان بزرگ-که در مصر فراوان بود-به آن‏جا سفر کرد.سال بعد به اسلامبول بازگشت و در سال‏ 1684 م.سلیمان پاشای بوسنیایی وزیر بزرگ شده‏ بود.رشدی در این ایام خلوت ویژهء خویش را یافته بود.

پس از آن وی با آرامش کامل در«اسلامبول»به سر برد،اما ناگهان در روزگار پیری،با بد اقبالی روبه‏رو شد که نه تنها زندگی خوشبخت او را به هم زد بلکه عقل او را هم زایل کرد.تنها پسرش درگذشت و به این خاطر او نه تنها از معاشرت با بزرگان بلکه از رفتن به قبرستان‏ هم بازماند.او مقبره‏ای در کنار قبر پسرش در«ادیرن‏ کاپو»( enridE upaK )ساخت و هر روز صبح در آن‏جا فاتحه‏ای برای روح خودش قرائت می‏کرد.گویی که‏ مرده بود!

از آن‏جا به تکیه دراویش مولویه در«یانی کاپو» ( ineY upaK )باز می‏گشت و به عبادتش مشغول‏ می‏شد.وی در سال 1699 م.درگذشت و در معبدی‏ که ساخته بود،به خاک سپرده شد.بخاطر مرگش‏ شعرای مشهور و نامی«اسلامبول»در همچشمی با یکدیگر برای تعیین بهترین مادهء تاریخ مرگش اشعاری‏ سرودند.شرح حال نویسانی مانند سیحی( ihyeS ) صفایی( iafaS )و سلیم،جملات پرطمطراقی در علو روح او دارند.سلیم یک صفحه تمام را به وی اختصاص‏ داده و دربارهء او نوشته است:«او را این گونه می‏بینیم: مردی متواضع،بزرگوار،خوشرو،بشاش و همچنین‏ شاعری سرشار از احساس و بسیار دانا».

افزون بر دیوان کامل ترکی،از او متون معنوی‏ و غزلهای زیبای زیادی به زبان فارسی به جا مانده است.

از اشعارش طراوت بهار به مشام می‏رسد.اما این‏ اشعار،تصنعی و سرشار از خیالات شرقی و تحت تأثیر قریحهء«شاعران صوفی هرزگوین»سروده شده‏اند.او در غزلهای زیبایش روزهای خوش خویش را با اشعار غنایی‏ تصویر کرده است.فوزی ضمن تأیید زیبایی اشعارش، معتقد است که آنها را به تقلید از عرفی( ifrO )سروده‏ است،اما وی را در ساختن مادهء تاریخ بی‏مانند می‏داند.

) saB.fC ,116, .manZ 65. .ijnaH 35. O.S . .II 283- remmaH .III 580(

4-خسرو پاشای سوکولوی( ivolokoS ):

وی در بوسنی زاده شد و در دربار به آموختن روی‏ آورد تا اینکه به مقام«سلاح‏دار آقایی»رسید.در سال‏ 1623 م.رئیس«ینی‏چریها»(4)شد.بزودی به حکومت‏ «دیاربکر»و پس از آن(در سال 1627 م)به عنوان وزیر بزرگ و سردار ارتش شرق امپراتوری منصوب شد.

وی به محاصرهء«ارزروم»شتافت(جایی که‏ آبازاپاشای شورشی را دستگیر کرده و به اسلامبول‏ فرستاد)او سپس به جنگ،در مرزهای ایران رفت و در چندین نبرد پیروز شد و تا«همدان»پیش رفت.در آن‏جا از طرف«ینی‏چریها»برای گرفتن بغداد که در آن زمان در دست ایرانیان بود،مجبور به توقف شد.سرانجام پس از چهل و نه روز رقابت و کینه‏جویی مجبور به ترک‏ محاصره شد و به«ماردین»بازگشت تا خود را برای‏ محاصرهء بعدی بغداد آماده کند.در همین زمان رقبایش‏ در حضور وزیر بزرگ حافظ پاشا و سلطان از او به بدگویی‏ پرداخته و گفتند که وی مقصر و عامل اصلی شکست‏ است.او پولها را هدر داده و موجب ناخشنودی سپاه‏ شده است،سلطان در صدد عزل وی برآمد و حافظ پاشا از ترس آنکه مبادا خسرو به اسلامبول بیاید حکم‏ قتل او را از سلطان گرفت و مرتضی پاشا را برای اجرای‏ حکم به«توکات»( takoT )فرستاد.

خسرو پاشا در 1639 به قتل رسید.این امر موجب‏ بروز شورش در اسلامبول و نارضایتی بزرگی در میان‏ ارتش شد.در«بلبلستان»فوزی،اشعار زیادی در دوستی او با خسروپاشا می‏بینیم.

5-محمد نرکسی( isekreN ):

محمد پسر نرکسی در«سارایوو»و در سال 1592 م. متولد شد.او افزون بر اینکه یک جنگجو بود،در شهرهای«موستار»،«بانجالوکا»،( akulajnaB )«گابلا»، ( alebaG )،«بیتولی»،( ylotiB )،سالها به کار قضاوت‏ پرداخت.در 1632 م.به عنوان وقایع نگار دولتی‏ همراه ارتش سلطان مراد چهارم در حملهء«روان» ( naweR )شرکت داشت.او هنگام عبور از باتلاقی‏ نزدیک« ezabkeK »از اسب بشدت به زمین خورد و بر اثر آن جان سپرد،او را در اسلامبول به خاک سپردند. اثر با اهمیت وی«خمسه نرکسی»است که شامل‏ بخشهای زیر است:

1-«نهالستان»،2-«کثیر السعاده»(اکسیر خوشبختی،ترجمهء آزاد از«کیمیای سعادت»غزالی)، 3-مشاق العشاق»(بیچارگی عاشقان)،4-«قانون‏ الرشاد»،(قانون راه درست).

این کتاب که توصیه‏ای به شاه،برای حکومت بر امپراتوری بود به وسیلهء یک دانشمند ایرانی برای‏ سلطان محمد چنگیز(سلطان محمد خدابنده) نوشته شده بود(نرکسی متون دیگری را بر متن اصلی‏ افزوده و ترجمهء آن را به سلطان مراد چهارم تقدیم‏ کرد).

5-«غزوات مسلمه»،(بر اساس اثر محی الدین عربی‏ که در آن از جنگهای مسلمه علیه امپراتوری بیزانس‏ صحبت می‏کند).

او همچنین شرح حال وزیر مرتضی پاشای بوسنیایی‏ به نام«وصف الکامل فی احوال وزیر العادل»،نوشت، که نسخه‏ای از آن به خط وی به ضمیمهء مجموعه‏ای از نامه‏هایش،در«روان کیوسک»( naweR ksoiK )واقع‏ در اسلامبول(اندرونی همایونی)وجود دارد.

م.بشاقیه،دربارهء مجموعه اشعار غنایی وی‏ می‏گوید که اشعار او سرشار از زیبایی و احساسات و توصیف‏های زیباست.زیباترین اشعار او قصیده‏ای در توصیف شهر«موستار»است.(ما از این شاعر فقط به‏ خاطر قصایدی که به فارسی سروده است یاد می‏کنیم).

به عنوان نمونه بخشی از جوابیهء او را به شاعر ( isieV )می‏آوریم:

مکتوب جانفزای تو آمد به سوی من‏ چون خوانده گشت بر دل سوزان نهادمش

از ترس آنکه آه دل من بسوزدش‏ فی الحال بر دو دیدهء گریان نهادمش

از خوف آنکه آب دو چشمم بشویدش‏ از دیده برگرفتم و بر جان نهادمش

م.بشاقیه،می‏گوید:«مفلق‏گویی که ترکان از ایرانیان گرفته‏اند در نرکسی به کمال می‏رسد».در این‏ باره هامر( III ,230)،می‏گوید:«او در واقع به عنوان‏ یک نثر نویس ماهر و نامه‏نگار صاحبنام،استحقاق‏ مسجدی در موستار

اطلاق«نارسیسوس ترک»را دارد».

) fc asaB eig 59, manZ 58- remuH III 5(

6-مصطفی لدنی:

او برای آموختن به همه جا سفر می‏کرد.ترکیه و آسیای مرکزی را با شور و حرارت و بی‏باکی پیمود،و طی‏ اقامتش در«تهران»در مسابقه‏ای با شعرای ایرانی در حضور شاه شرکت کرد.او برای سرودن این بیت شعر مورد تمجید شاه واقع شد:

پناه سوزن عیسی به گوش من موی است‏ به گوش دختر مریم پناغ(5)من گوش است

در بازگشتش به اسلامبول در دیوانخانهء پادشاهی‏ مشغول به کار شد.اندکی بعد در کریمه نزد گیرای‏خان‏ ( yariG nahK )و سرانجام نزد اسکارلرا و غلوما و روکورداتو( relrakS olhgO otadrocorvaM ،دوک‏ رومانیایی)،به عنوان«دیوان افندی»(منشی)کار کرد. در 1715 م.ارتش اتریش به«ترانسیلوانیا»حمله کرد و دوک رومانیایی با تمام همراهانش در مجارستان زندانی‏ شدند.پس از آن مصطفی در اسلامبول دوباره به‏ عنوان منشی دیوانخانهء پادشاهی انتخاب می‏شود.اندکی بعد او به عنوان سفیر به ایران فرستاده شد و در همانجا به سال 1720 م.درگذشت.مصطفی،شرحی‏ بر«مثنوی رومی»و مجموعهء زیبایی از شعر ترکی و فارسی نوشته است.

( .saB.FC 140, .manZ 38, .VI.O.S 88.)

7-محمود پاشای ادنی کروانی:

به او آبوگویک( civogobA )می‏گفتند و با استناد به‏ تمام منابع ترک،کرواتی الاصل بود(تاریخ‏ عالی، vi ،134)،او نخستین یوگسلاو است که نقش‏ مهمی را در رواج شعر شرقی در امپراتوری عثمانی به‏ عهده داشته است.این چهرهء برجستهء قرن پانزدهم‏ میلادی،یکی از مشهورترین وزرای امپراتوری از میان‏ بیست و یک وزیر بزرگ یوگسلاوی الاصل می‏باشد.

او نزد تمام ادبا و دانشمندان امپراتوری عثمانی قابل‏ احترام بود و آنان از وی به عنوان دانشمند،وزیر،مروج‏ علم و ادب،شاعر،مرد حکومت و فرمانده،قدردانی‏ کرده‏اند.این«کروات»،اسیر شده بود و به عنوان برده‏ به محمد آقا در«آندرینوپل»( elponirdnA )فروخته‏ شد که او وی را به سلطان مراد هدیه داد و سلطان مراد نیز به جانشین و پسرش،محمد،سپرد تا همدرس وی‏ باشد.محمود پاشا به اسلام گروید.برادرش نیز حاکم‏ قلعهء نظامی«سمندریه بوسنی»بود.هنگامی که‏ شاهزادهء جوان به عنوان فرمانروا به‏ «ماگنزیا»( aisengaM )رفت،محمود را به عنوان‏ مهردار،همراه خویش برد و هنگام تاجگذاری در سال‏ 1451 م.او را به عنوان«بیگلربیگی روملی» ( eilemuoR )منصوب کرد.محمود در سال 1453.م. به منصب وزیر بزرگ،برگزیده شد.در سال 1467.م. به دنبال دسیسه‏های روم؛محمد پاشا از سمتش خلع‏ شد،اما دوباره در 1472 م.به وزارت اعظمی رسید. یک دورهء تمام از کتب آموزشی و داستان به اسم او نوشته شده و به وی تقدیم کرده‏اند.همچنین می‏توان‏ مجموعهء عظیمی از اشعاری را که در ستایش او سروده‏ شده،جمع‏آوری کرد.

از سوی دیگر او به عنوان یک مقدس(ولی)تلقی‏ شده است.افکار عمومی،تسخیر اسلامبول،بوسنی، هرزگوین و صربی را تنها به شایستگی وی نسبت می‏دهند.تقدیر چنین خواسته بود که محمود پاشا نخستین کسی باشد که با گروهی از لشکریان خویش‏ وارد اسلامبول شود و کار را تمام کند.در این هنگام‏ فاتح(سلطان محمد فاتح)مانند یک«تقدیر الهی» وارد شد،گویی به پوچی افتخارات بشری می‏اندیشید، در حالی که اشعاری به فارسی در مورد«گنبد افراسیاب»می‏خواند.بسادگی فهمیده می‏شود که‏ سلطان از موقعیتی که محمود به دست آورده بود چندان خشنود نبوده است و دسیسه‏گران،نیز،از موقعیت استفاده کرده و محمود را در نظر سلطان خوار جلوه داده‏اند.بعدها در حالی که محمود بخاطر مرگ‏ مصطفی-پسر سلطان-به اسلامبول آمده بود تا مراتب‏ تسلیت خود را به سلطان اعلام دارد،او را در«یدی‏ کوله»( ideY elluK )زندانی کردند و شانزده روز بعد در سال 1474 م.درست چند لحظه پیش از رسیدن‏ حکم بخشش(عفو)وی از جانب سلطان در همان‏ زندان درگذشت(گفته می‏شود که وی رگهای خود را قطع کرده بود.)

رفتار فاتح با محمود چون یک معمای برمکی در تاریخ ترک باقی ماند.او قربانی حسادت امپراتور شد. حقیقتی که در مادهء تاریخ حک شده بر مدخل‏ آرامگاهش،به خوبی نمایانده شده است:

«صاحب الخیرات محمود الخصال‏ منبع الالطاف،محمود الکمال

صادق السلطان ممدوح الکریم‏ راح مظلوما و تاریخّ بداء

مات محمودا شهیدا زاهدا»

لطیفی از وی به عنوان صادق‏ترین و کریم‏ترین فرد امپراتوری یاد می‏کند.بسیاری از منتقدین معتقدند که‏ قابلیت و درستی،لطافت روحی و دوراندیشی وی سبب‏ شد که کسی نتواند در میان تمام وزیران بزرگ با او هماوردی کند.او مؤسسات خیریهء زیادی بنا نهاد که‏ تا امروز وجود دارند.از او مساجدی در اسلامبول‏ «صوفیا»،«هاسکوی»( yoksaH )باقی مانده است.

به گفتهء عاشق چلبی و صحی( iheS )نثر وی به‏ اندازهء نظمش زیبا و موزون است.اشعار فارسی و ترکی‏ را به سبک کهن سروده است و از قصاید ظهیری، فاریابی،و همچنین از غزلیات حافظ تقلید کرده است. عاشق چلبی بیت زیر را از او نقل می‏کند:

«رخت ز آه دلم گر نهان کنی چه عجب‏ کسی چگونه نهد شمع در دریچهء باد»

نقادان ادبی ترک می‏باید به شاعران هموطن ما،به‏ واسطهء گذشتهء ایشان توجه بیشتری مبذول می‏داشتند چرا که ایشان نسبت به شاعران عثمانی همعصر خود نه‏ تنها کم اهمیت‏تر نیستند بلکه از ایشان نیز برترند.اما متأسفانه آنان در همه جا فراموش شده‏اند.سبک وی‏ ساده و همانند سبک شعرای بعد،از هر گونه خیال‏پردازی و مغلق گویی پیراسته است.هیچ ناقد ترکی هنوز توجه‏ چندانی به آثار وی نکرده است،به گونه‏ای که نام این‏ وزیر که مدافع اصلی علم و هنر بود در هیچیک از منتخبات اشعار کهن ذکر نشده است.مشاهدهء اینکه‏ چگونه سرنوشت با زندگی انسانها بازی می‏کند و چطور زندگی حکمران بزرگی را به بهای اندک می‏ستاند موجب شگفتی است.می‏گویند که یک اسب، محمود پاشا،عبد الکریم و ایاز را به عنوان زندانی به‏ سرزمین ترکان حمل کرده است.عبد الکریم بعدها مفتی بزرگ«آدرینوپل»،و ایاز معلم محمد فاتح شد.گمان می‏رود که همو،نیز نخستین جوانه‏های‏ عرفان را در دل فاتح به وجود آورده باشد.

( .saB.fC 9, manZ ,40, ijnah ,124/ msaB /59(

8-توکلی دد:

وی در«سرایور»(سارایوو)زاده شد و در نیمهء اول قرن‏ هفدهم زندگی کرد.او عرفان و علوم تصوف را نزد شیخ‏ «عاتک دد مولوی( kitA idid iwelweM )آموخت‏ و بعد از مرگ شیخ،جای او را در«تکیه دراویش مولوی‏ سارایوو»گرفت.او سالها درس مثنوی می‏داد.توکلی‏ در«سارایوو»درگذشت و در مسجد شاه به خاک سپرده‏ شد.او اشعار زیادی از خود به جای گذاشته است. از جمله اشعار وی،شعری به فارسی است که ارزش آن را برابر با تمام دیوانهای اشعار پاره‏ای از دراویش می‏دانند:

همچو غواصان مفلس از برای گوهری‏ زحمت دریای مردم خوار می‏باید کشید

جور صد نااهل و ناهموار بهر او کشم‏ بهر یک گل زحمت صدخار می‏باید کشید

( ijnaH.fC ,43, .saB 73, manZ ,74).

9-سودی( iduos ):

ما نمی‏توانیم آرام و ساکت از کنار سودی،(6)یکی از مفسران بزرگ پارسی کلاسیک،و مرید مصلح الدین‏ لاری که شهرت آثارش در خارج از مرزهای امپراتوری‏ «سلت‏ها»رسیده است-بگذریم.تمامی نقادان به‏ برتری وی نسبت به دیگر مفسران معترفند.او به عنوان‏ یک اسلاو آریایی نژاد-خویشاوند ایرانیان-قادر بود، بهتر از هر مفسر تورانی نژاد به ظرایف زبان فارسی، اشعار پیدا کند.

سودی تفسیر دقیقی از«مثنوی»به یادگار گذاشته‏ است،تفاسیری بر«گلستان»،«بوستان»و«دیوان‏ حافظ»نیز داشته است که بارها در قاهره و اسلامبول به‏ چاپ رسیده‏اند.

باربیردو مینارد( reibraB ed dranyaM ( در ترجمهء«بوستان»( XXX.P )درباره وی‏ می‏گوید:«سودی برعکس(دیگر شارحان ادبیات قدیم‏ ایران)متجددتر و با اطلاع‏تر است که به آثارش کمتر رجوع شده است.با این وجود سنن مکتب ترک در وی‏ خلاصه می‏شود و امتیاز او در این است که از پژوهشهای‏ پیشینیان خویش سود برده است.»تا زمانی که‏ سروکار ما با ادبیات قدیم ایرانی(سعدی،حافظ و مولوی)است ناگزیر تفسیرهای این بوسنیایی بزرگ را نیز می‏خوانیم.

( saB.fC ,30, manZ ,11, ijnaM , eke ,1,7.( h 78. deF

با رجوع به این آثار،سودی ثابت می‏کند که‏ پیشینیانش متونی را به واسطهء عدم آشنایی با ظرایف‏ زبان و علوم درک شعر،به غلط شرح و تفسیر کرده‏اند.

10-منیر افندی

او در بوسنی زاده شد.نامش نور اللّه بود اما در میان‏ دانشمندان،با نام مستعار منیر شناخته می‏شود.بعد از پایان تحصیلاتش در«بلگراد»اقامت گزید و به تدریس‏ مشغول شد.وی تا سال مرگش یعنی 1617 م.به‏ عنوان واعظ و مفتی در بلگراد باقی ماند.او تفسیری بر «گلستان»نوشته است.

همچنین کتاب وی پیرامون مذهب و فرقه‏های مذهبی‏ «سبل الهدی»در«کتابخانهء انستیتو بالکان»وجود دارد.

( .manZ.FC 51. ijaH ,138, .n.lahK.H 21)

11-میرزا صفوت:

درویش صفوت بیک رودزپاشایی بشاقیه) tevfoS geB eigasaB-eisapezdeR (دارای لیسانس ادبیات‏ از دانشکدهء«وین»می‏باشد.در فاصلهء سالهای 1900 تا 1906 م.استاد زبان عرب در دبیرستان«سارایوو» بوده است.او در سال 1910 م.دکترای فلسفه و زبان‏شناسی و اسلام‏شناسی گرفت.مدتی به عنوان‏ وکیل و رئیس پارلمان بوسنی بود.همچنین او مسؤول‏ موزهء سارایوو بوده است.هنوز در دبیرستان بود که‏ اشعاری در مجلات« eanejiV »,« adaN », « otejvsorP »,« mitarboP »با نام مستعار صفوت‏ بیک سرود.

نخستین مجموعهء اشعارش را در«زاگرب»به سال‏ 1896.با نام( adnaforT )به چاپ رسانید.دومین‏ مجموعه در«سارایوو»به سال 1906 م.با نام‏ ( ilsiM i artsvue )به چاپ رسید.او نمایشنامه‏ای در چهار قسمت نوشت.

و کتاب‏ «نظام العلم»را که توسط هموطنش کافی نوشته شده‏ بود،از عربی ترجمه کرد.«رباعیات عمر خیام»و سرود مذهبی«مولود»را نیز به شیوه‏ای بسیار زیبا و به زبان‏ کرواتی ترجمه کرد.آثار ادبی-تاریخی وی:

« aktarK u tsolsorP ensioB i enivogecereH (نگاه اجمالی به گذشتهء بوسنی هرزگوین)از 1463 تا 1800 م.و دیگری در سال 1900 در سارایوو با نام‏ زیر به چاپ رسید:

icajnsoB i icvogecreH u joksmalsI -ezijnK tsov »(بوسنی و هرزگوین در ادبیات اسلامی)1912، و کرواتهای مشهور بوسنی و هرزگوین در امپراتوری‏ ترک-:

itinemanZ itavrH icajnsoB i vogecreH uic joksrut iniverac

1931 م،«زاگرب».

او یکی از بنیانگذاران اصلی مجلات( terjaG ) «غیرت»و«نوبهار»(گلهای تازه)بود که هر دوی آنها در «سارایوو»منتشر می‏شد.

دو بیتی زیر را-که از او نقل می‏کنیم-در رثای مرگ‏ پدرش ادهم بیک سروده است:

«ناموس مجسم بود در دیدهء دشمن،دوست‏ فانوس مجلا بود در خرقهء اهل پوست

همراه وطن پرور،همراه هنر پرور ابقاء نکونامی سرمایهء عمر اوست.»

توضیحات:

(1)-شمس الدین احمد بن سلیمان بن کمال پاشا معاصر سلطان سلیم اول بود.در عصر او زبان فارسی،در دربار پادشاهان آل‏ عثمان رواج بسیار داشت و زبان دانشمندان آن سرزمین بود.سلیم نیز به فارسی شعر می‏سرود.

حسین علی محفوظ فارغ التحصیل دکترای ادبیات فارسی از دانشگاه تهران و عراقی الاصل طرفدار ادب فارسی در معرفی کمال‏ پاشازاده در توضیح رسالهء«مزیة اللسان الفارسی علی سائر الالسنه‏ ما خلا العربیه»می‏گوید:«معاصرینش او را«مفتی الثقلین»می‏گفتند، او مورخ،محدث،ادیب،شاعر،فقیه حنفی و از بزرگان عصر خویش‏ به شمار می‏آمد.»در«طوقات»از نواحی«سیواس»به دنیا آمد و در شهر«ادرنه»نزد علمای مشهور عصرش فقه آموخت.در سال 922 قاضی‏ عسکر آناتولی بود و همراه وی به«مصر»رفت و سپس به«ترکیه» بازگشت و در مدرسهء«بایزید یه اورنه»به تدریس مشغول شد و تا دوم‏ شوال 940 که درگذشت به این کار پایدار بود.وی به ترکی،عربی و فارسی تسلط کامل داشت.از کتب او«نگارستان»(که به تقلید از «گلستان»سعدی نوشته شده)و معجم فارسی ترکی«دقائق الحقائق» که برای ابراهیم پاشا وزیر بزرگ عثمان(درگذشته به سال 942) نوشته شده بود و همچنین معجم عربی-فارسی«محیط اللغة»قابل‏ ذکر هستند.

(2)-از داستان مذکور چنین برمی‏آید که پیروان درویش پاشا تلاش‏ داشتند خلوص درویشانه و عارفانهء او را نشان دهند،اما در تصدیق‏ وقوع چنین امری کمتر سند تاریخی وجود دارد و در همان حدّ افسانه‏ باقی مانده است و ما نیز چنین تلقی داریم و بر وقوع چنین حادثه‏ای‏ دلیل تاریخی نمی‏یابیم.

(3)-«سنجاک‏ها»عده‏ای از غازیان مسلمان بودند که در شرایط ویژه‏ای تربیت می‏شدند و در جنگ علیه ممالک مسیحی از آنان‏ استفاده می‏شد.امروزه«سنجاکها»شامل جمعیتهای مسلمان در قلمرو یوگسلاوی سابق می‏باشند.

(4)-ینی‏چری:به سپاهیان ترکی که غالبا برای جنگهای غزا از میان‏ اسرا و غلامان انتخاب یا تربیت می‏شدند می‏گفتند که بعدها در حکم‏ گارد سلطنتی خلفای عثمانی قرار گرفتند.

(5)-پناغ:تار ابریشم؛معین-«فرهنگ فارسی».

(6)-دهخدا دربارهء وی می‏نویسد:از مردم بوسنه«یوگسلاوی» است،در زبان عربی و فارسی اطلاعات لازم داشت و در اواخر،معلمی‏ پیشخدمتهای دربار عثمانی را بر عهده داشت.از جمله آثار او:«شرح‏ بر دیوان حافظ»،«شرح کافیهء بن حاجب»،«شرح مثنوی»،«شرح‏ گلستان»و«شرح بوستان»می‏باشد.خطیب رهبر در توضیح‏ کوتاهش پیرامون«دیوان حافظ»او را یکی از سه شارح مشهور ترک‏ می‏داند در حالی که نویسندهء رسالهء«فوری شاعر موستاری»او را «یوگسلاو»می‏داند.